

نگارش: دکتر ضیاءالدین پیمانی

فصل سوم

سیستم دلائل قضائی که مآلابوسیله مجلس مؤسسان فرانسه

پذیرفته شده است

در مباحث قبل دیدیم، که طرح قانونی پیشنهادی برای آئین دادرسی کیفری و بخصوص قسمت مربوط به سیستم جدید دلائل قضائی، چگونه از طرف موافقین و مخالفین آن مورد ارزیابی قرار گرفته و چه نظریات موافق و مخالفی نسبت بان ابراز گردید. ولی همانطور که ما قبلاً هم متذکر شدیم، افکار و عقاید عمومی و جریان تحول فکری و نوآوریهای انقلابی در این دوره از تاریخ، کاملاً مخالف مقررات رژیم سابق آئین دادرسی کیفری بوده و علیرغم همه کوشش هائی که از جانب مخالفین طرح قانونی در جهت حفظ مقررات سابق بعمل آمد، مجلس مؤسسان مآلاً ناچار گردید، تادر تحت فشار غیر قابل مقاومت عقاید و افکار عمومی، بقبول پیشنهاد هائی که بمنظور تغییر و اصلاح مقررات آئین دادرسی کیفری سابق عنوان شده بود تن در داده، یا بعبارت دیگر طرح قانونی جدید را تصویب بنماید.

مجلس مذکور، در جهت انجام اصلاحات و تغییرات مورد نظر، دو قانون بسیار مهم را در موضوع آئین دادرسی کیفری مورد تصویب قرار داد. یکی قانون مورخ ۹ - ۸ اکتبر ۱۷۸۹ و دیگری قانون مورخ ۲۹ - ۱۶ سپتامبر ۱۷۹۱. قانون اول بزرگترین و

مهمترین تحول و اصلاحی را که همه با بی صبری و اشتیاق انتظار تحقق یافتن آنرا داشتند بعمل آورد. بدین معنی، که بدون آنکه بنا بپاره‌ای ملاحظات سیاسی و شرایط موجود اساس و نظام آئین دادرسی کیفری حاکم و مورد عمل تا آنروز را واژگون کرده و آنرا یکپاره از اعتبار بیاندازد، مقرراتی وضع نموده است که بتواند از سوء استفاده‌های متداول و نقاط ضعف بزرگ آن جلوگیری نماید.

پس از وضع و تصویب قانون ۱۷۸۹، مقررات فرمان جنائی ۱۶۷۰ باز هم بقوت خود باقی بوده و اساس نظام مقررات قضائی در امور آئین دادرسی کیفری محسوب میگردد. قانون مزبور که موضوع ماده ۲۸ طرح پیشنهادی را تشکیل میداد چنین مقرر داشته است: «فرمان جنائی ۱۶۷۰ و سایر قوانین و آئین نامه‌های مربوط بامور جنائی تا آنجا که مخالف مقررات و احکام طرح قانونی حاضر نباشند و مادام که خلاف آن بتصویب مجلس نرسیده است کماکان دارای اعتبار بوده و قابل اجرا خواهند بود» ۱.

بنا بر این، تشریفات داد رسی بطریقه کتبی و در نتیجه استفاده از دلائل قانونی، باتمام پیچیدگیها و ابهامات و اشکالات آن مورد عمل داد گاهها و مراجع قضائی قرار گرفته و بقوت خود باقی میماند. تأمین‌هائی که قانون ۱۷۸۹ برای متهم پیش‌بینی نموده بخصوص راجع است به علنی بودن تشریفات دادرسی و امکان استفاده متهم از يك مشاور و یا وکیل مدافع.

قانون دوم، یعنی قانون ۱۷۹۱، موضوع دخالت هیئت منصفه و بطور کلی مسئله پذیرفتن سیستم آئین دادرسی انگلستان را که بعنوان یکی از تأسیسات مسلم حقوقی فرانسه شناخته شده بود، بمرحله عمل در آورده و تحول بزرگی را در مقررات آئین دادرسی جنائی و بخصوص سیستم دلائل قضائی بوجود آورد.

در تدارك و تدوین این قانون، چنین بنظر میرسد، که کمیته قانونگذاری کاملاً تحت تأثیر آئین داد رسی جنائی انگلستان قرار گرفته و از روح و مضامین و مقررات آن ملهم بوده است. در مذاکراتیکه در این مورد در مجلس مؤسسان فرانسه بعمل آمده، تأثیر قوانین انگلستان در افکار و عقاید نمایندگان، در هر لحظه بچشم می‌خورد، و تقریباً در هیچ بحث و مبحثی نبوده است که در مقام بررسی و مقایسه احکام قانونی، بقوانین انگلستان استناد نشده باشد.

مثلاً در بحثی که در باره قانون ۱۷۹۱ پیش آمده است، نوره، یکی از اعضای کمیته تدوین طرح قانونی که قبلاً نیز نظریاتش را نقل نموده‌ایم، چنین اظهار می‌دارد: «ما این شانس و توفیق را داشتیم، که در جریان بررسی و تنظیم و تدوین طرح قانونی با عده زیادی از حقوقدانان طراز اول انگلستان تماس حاصل نموده و از نظریات آنان استفاده نمائیم. حقوقدانانی که بدین منظور بکشور ما آمده و مدتی هم در پاریس

اقامت داشته‌اند ، ۱ .

در حقیقت مدونین و طراحان طرح قانونی جدید، برای استفاده از نظریات حقوقدانان انگلستان و اقتباس تئوریهای حقوقی آنان، در مسئله مورد نظر بهیچوجه تردیدی بخود راه نداده و با دید وسیع و اعتقاد مسلم خود را آماده نموده بودند که با جایگزین کردن اصول ومقررات آئین دادرسی انگلستان به مقررات و تاسیسات حقوقی سنتی خودوحتی با فدا کردن آن مبانی حقوقی، بخواست ملت جامه عمل ببوشانند ، چه این طرزتفکر اصولا و بدون هیچ گفتگو بنحو غیر قابل تردید و همه جانبه‌ای با روح انقلاب ومبانی آن تطبیق مینمود.

این همان قانون ۲۹-۱۶ سپتامبر ۱۷۹۱ بود که استقرار هیئت‌های منصفه وصلاحیت قضاوت آنان را بطورصریح و قاطع ودر نتیجه تغییر و اصلاح رژیم دلائل قضائی را بطور ضمنی بمرحله عمل در آورده و بعنوان يك تاسیس حقوقی مسلم پایه گذاری و در حقوق فرانسه وارد نمود .

شاید بشود به تعبیری اینطور نتیجه گرفت ، که کمیته قانونگذاری مجلس مؤسسان بنحوی مسئله سازش و تلفیق مقررات قدیم و جدید را بمرحله عمل در آورده است . پس از وضع قانون جدید، درواقع از دو مجموعه مقررات آئین دادرسی قدیم که تا آن تاریخ بر تاسیسات حقوقی فرانسه حکومت کرده بودند، جز خرابه هائی چیزی باقی نماند . لیکن میتوان گفت که کمیته قانون گذاری از بین مصالح و مسواد اولیه این دو بنای مخروبه بدون هیچ تعصبی و بدون آن که تفاوتی بین آنها قائل گردیده و یکی را بر دیگری ترجیح داده باشد ، موادی را انتخاب و در ساختمان بنای جدید از آنها استفاده نموده است .

از آداب و رسوم مربوط بدوران قبل از قرن پانزدهم ، کمیته قانونگذاری با توجه و استناد بقوانین و مقررات جاری در انگلستان ، اصل قضاوت بوسیله هیئت منصفه ، علنی بودن و انتشار مذکرات دادگاهها ، بکار بردن دلائل شفاهی و موضوع تجدید نظر از آراء محاکم را اخذ ومورد تصویب قرارداد. از قوانین مربوط بدوران بعد از قرن پانزدهم، اصول تشکیل و استقرار دادرها ، استفاده از قضات حرفه‌ای وثابت ، تحقیقات مقدماتی بصورت مخفی و تشریفات دادرسی بطریقه کتبی از اولین اقدام تعقیب تا مرحله رسیدگی دردادگاه، از جمله مقرراتی بودند که بوسیله کمیته قانونگذاری پذیرفته و در طرح قانونی گنجانده شده بود، و بدین ترتیب ملاحظه میشود که اصولی که هر کدام در مجموعه مقررات قانونی جاری در زمان حکومت خود، بایک دور تسلسل ودرنوبتهای متوالی، بطور انحصاری ودر بست در امور کیفری کشور فرانسه مجری بوده و بدون آنکه توانسته باشند يك ضمانت اجرای واقعی ویک مجازات مؤثروقطعی وبازدارنده علیه جرائم ارتکابی در آن کشور ایجاد نمایند ، این باردريك سیستم واحد و متشکل آئین دادرسی ودر يك مجموعه مقررات قانونی گردآوری

۱ - جلسه مورخه ۲۸ دسامبر ۱۷۹۰ مجلس مؤسسان ، از شماره مورخ ۲۹ دسامبر ۱۷۹۰ روزنامه مونیتور.

و تلفیق گردیده و با هم سازش شده اند .

بنابراین میتوان بصراحت تأیید نمود که از این پس قانونگذار انقلابی فرانسه ، اصل دلیل بر اساس اعتقاد وایمان قاضی را با توجه بکلیه جهات و جوانب و آثار آن و با وقوف کامل از علل و انگیزه و موجبات این تغییر و تحول پذیرفته و آن صحه گذارده . و این تصمیم انقلابی خود را با بکار بردن متون و عباراتی که جای هیچگونه شبهه و تردیدی را باقی نمیگذارند اعلام داشته است .

قانون مورخ ۲۹-۱۶ سپتامبر ۱۷۹۱ ، اولاً حدود دخالت و حوزه عمل هیئت‌های منصفه را در امور کیفری فقط بمجازاتهای ترهیبی و تزدیلی محدود می‌نماید و نتیجه‌ای که باین تصریح قانونی مترتب است این است که هیئت‌های منصفه اتهامیه و قضائیه منحصرأ در مسائل و دعای کیفری از درجه جنائی دخالت مینمایند و بس . در این باره ماده ۵ از بخش اول از قسمت دوم قانون مزبور چنین مقرر می‌دارد : « هیچ کیفرخواستی را نمیتوان به هیئت منصفه ارجاع نمود ، مگر برای جرمی که مجازات آن از درجه ترهیبی یا تزدیلی باشد » . و ماده ۲۲ از همان بخش درباره تصریح طرز عمل و اعلام رأی هیئت منصفه اتهامیه چنین مقرر می‌دارد : « اگر اعضاء هیئت منصفه تشخیص دهند که اتهام وارد است ، رئیس هیئت در ذیل کیفرخواست این فورمول مثبت را می‌نویسد : **بنظر هیئت منصفه اتهام وارد است** . و بعکس چنانچه اعضاء هیئت منصفه تشخیص دهند که اتهام نبایستی پذیرفته شود ، در اینصورت رئیس هیئت منصفه در ذیل کیفرخواست این فورمول منفی را می‌نویسد : **بنظر هیئت منصفه اتهام وارد نیست** » ... البته در این مرحله منظور رسیدگی بوسیله هیئت منصفه اتهامیه است .

ماده ۲۸ از بخش اول قانون مذکور ، در آثار رأی هیئت منصفه اتهامیه چنین مقرر می‌دارد : « اگر اعضاء هیئت منصفه رأی خود را بر وارد نبودن اتهام صادر نمایند ، متهم آزاد خواهد گردید و دیگر نمیتوان او را از جهت همان اتهام مورد تعقیب قرار داد ، مگر آنکه بر اساس دلائل جدید دیگری که علیه او اقامه می‌شود ، کیفرخواست جدیدی علیه او تنظیم و مجدداً به هیئت منصفه ارجاع گردد » .

ماده ۱ از بخش ششم از قسمت دوم قانون مزبور ، مسئله ممنوعیت تعقیب قضائی را در محاکم جنائی بدون اظهار نظر قبلی هیئت منصفه مورد حکم قرار داده و اعلام می‌دارد : « هیچ کسی را نمیتوان در يك دادگاه جنائی تعقیب و محاکمه نمود ، مگر باستناد اتهامی که بوسیله يك هیئت منصفه مرکب از هشت عضو پذیرفته و وارد تشخیص شده باشد » .

و اما درباره نحوه عمل و اختیارات هیئت منصفه قضائیه ، ماده ۲۰ از بخش هفتم قانون مزبور چنین اعلام می‌دارد : « رئیس هیئت منصفه باعضای هیئت اخطار می‌نماید که آنان بایستی بدو نظر خود را در مورد اینکه آیا اصولاً جرمی واقع شده است یا نه اعلام و سپس نسبت بارتکاب جرم از ناحیه متهم نفیاً یا اثباتاً اظهار نظر نمایند » .

ماده ۱ از بخش هشتم قانون مزبور درباره نتایج رأی منفی هیئت منصفه قضائیه از جهت شخص متهم بشرح زیر بیان حکم مینماید : « در صورتی که هیئت منصفه معتقد به وارد نبودن اتهام وعدم انتساب آن به شخص متهم باشد ، رئیس هیئت منصفه برائت او را از اتهام اعلام و دستور خواهد داد که متهم بلادرنگ آزاد گردد ».

ماده ۲۷ از بخش هشتم قانون مزبور ، موضوع غیر قابل تجدید نظر بودن رأی هیئت منصفه و ترتیب رسیدگی احتمالی مجدداً کیفرخواست را در هیئت منصفه دیگری مورد رسیدگی قرار داده و چنین اعلام میدارد : « تصمیم اعضاء هیئت منصفه بهیچوجه قابل تجدید نظر نیست ، معذک ، اگر دادگاه باتفاق آراء باین رأی مخالف و معتقد باشد که اعضاء هیئت منصفه در رأی خود دچار اشتباه شده اند ، دستور خواهد داد که سه نفر دیگر به دوازده نفر عضو هیئت منصفه قبلی ملحق گردیده و هیئت منصفه جدید که مرکب از پانزده عضو خواهد بود مجدداً بموضوع اتهام و کیفرخواست رسیدگی و رأی خود را با اکثریت لاقبل چهار پنجم آراء صادر نمایند ».

بطوریکه ملاحظه میشود قانونگذار انقلابی ، بمنظور تحکیم هرچه بیشتر موقعیت هیئت منصفه و بالابردن ارزش و اعتبار رأی آن ، تجدید نظر در رأی این هیئت را با شرایط سنگین تری پذیرفته و نه فقط آنرا موکول به درخواست تمامی اعضاء دادگاه نموده ، بلکه لازم دانسته است که هیئت منصفه جدید با سه عضو بیشتر بموضوع رسیدگی و علاوه نظراین هیئت را وقتی معتبر می داند که متضمن موافقت لاقبل چهار پنجم اعضاء هیئت مزبور باشد .

در قانون مزبور ، قانونگذار انقلابی ، مواد زیادی را گنجانده است که حدود قدرت و اختیارات وسیع اعضاء هیئت منصفه را در بررسی و ارزیابی اتهام وحل و فصل دعاوی بیان می دارد ، و با ملاحظه این مقررات بخوبی روشن می شود که قانونگذار انقلابی خواسته است بیکباره خود را از شر همه اشکالات و موانع و گرفتاریهای دلائل قانونی رهانیده و راه را برای قضاوت عادلانه و بی طرفانه افراد غیر مسئول که همان اعضاء هیئت منصفه باشند هموار سازد . هم چنانکه ازمفاد موادی که قبلاً ذکر گردیده مستفاد می شود ، اعضاء هیئت منصفه که قاضی حرفه ای نبوده و بهیچوجه با اصول و تشریفات دادرسی آشنائی ندارند ، ابدأ خود را محدود و مقید بر رعایت این تشریفات ننموده و برای کشف این حقیقت و احراز این واقعیت که آیا جرم واقع گردیده و آیا متهم پرونده مرتکب واقعی این جرم بوده است و هم چنین برای سنجش و تعیین مجازات متناسب ، هرگز بدلائل قانونی ، یعنی همان دلائل از پیش ساخته شده توسل و تمسک ننمایند ، و تنها راهنمای آنان برای کشف این حقایق و تنها ترازوی آنان برای سنجش و برآورد مجازات متناسب ، همان اعتقاد و ایمان شخصی آنان است و بس .

این همان مطلبی است که قانون مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۷۹۱ بوضوح و صراحت کامل بشرح زیر بیان میدارد : « اعضاء هیئت منصفه که در اطاقی در بسته وبدون تماس با خارج اجتماع می نمایند بایستی مدارک اتهام و دعاوی مطروحه را بدون در نظر گرفتن اطلاعات کتبی گواهان ، که اصولاً نبایستی هم در اختیار هیئت منصفه قرار داده شود ، مورد

بررسی و رسیدگی قرار داده و نظریه خود را صرفاً بر اساس محتویات کیفرخواست ، صورت مجلس تنظیمی و سایر مدارک از این قبیل اعلام دارند . بر اساس این مدارک و بخصوص بر اساس گواهی‌ها و اظهاراتیکه در محضر آنان بعمل می‌آید است، که اعضای هیئت منصفه بایستی رأی و اعتقاد شخصی خود را استوار سازند . چه آنچه که در رسیدگی هیئت منصفه مطرح و مورد توجه است، همان تحصیل رأی و اعتقاد شخصی آنان است و این همان چیزی است که قانون آنها را مکلف با اعلام و ابراز آن نموده و این همان اعتقاد و ایمان شخصی اعضای هیئت منصفه است که جامعه و حتی شخص متهم هم بآن تمکین نموده و آنرا می‌پذیرند . مهمتر آنکه، قانون هرگز از آنها نمیخواهد که اساس و مبنای تشخیص و رأی خود را بدلائل و شواهد و مدارکی مستند نموده و اعلام دارند که چگونه و با توجه بچه مدارک و دلائلی این اعتقاد برای آنان حاصل شده و بمبارت دیگر مستند آنان چه بوده است تنها بررسی که قانون از آنان می‌نماید این است : آیا شما بدائیی که میدهید معتقد و مؤمن هستید؟ بررسی که در واقع متضمن کلیه قیود و ضوابط و معاینات انجام این وظیفه قانونی و اجتماعی آنان است ،^۱

بعد از وضع این قانون ، میتوان گفت که فقط عدالت انسانی است که بر سر نوشت افراد ملت حکومت می‌کند ، و از این پس در اجرای عدالت و قضاوت جنائی هیچ قانونی وجود ندارد که برای یک حدس ساده ، یا یک اماره ، یا یک گواهی ، یک قدرت اثبات کننده اجباری قائل بشود ، و این درست بخلاف چیزی است که در دوره حکومت رژیم قدیم دلائل وجود داشته و بکرات از آن استفاده میشده است .

از این تاریخ به بعد ، اصل حکومت دلائل معنوی در مسائل کیفری در حقوق مدرن فرانسه بطور قطع و بدون هیچ تردیدی پذیرفته شده و قدرت قانونی پیدا کرده است . بعد از قانون مورخ ۲۹-۱۶ سپتامبر ۱۷۹۱ که این اصل را برای اولین بار تأیید و تصویب نمود ، اصل مزبور مجدداً در ماده ۳۷۲ قانون جرائم و مجازاتهای مورخ ۲۵ اکتبر ۱۷۹۵ فرانسه با قاطعیت و استحکام بیشتری بشرح زیر اعلام گردیده است :

« رئیس هیئت منصفه جریان دعوا را خلاصه نموده و آنرا بساده ترین عبارات با ذکر دلائل و استنادات له و علیه متهم برای اعضای هیئت منصفه تشریح می‌نماید . رئیس وظایف و تکالیف اعضای هیئت منصفه را برای آنان بازگو کرده و در انجام این منظور تعلیمات و مقررات زیر را که در روی تابلوی مخصوصی هم در اطاق مشاوره با حروف بزرگ نوشته شده است ، برای آنان قرائت می‌کند .

« اعضای هیئت منصفه بایستی کیفرخواست ، صورت مجالس و تمام مدارک دیگر دعوا را باستثنای اطلاعات کتبی گواهان و اوراق بازجویی از متهم که توسط مقامات پلیس یا رئیس هیئت منصفه و یار رئیس دادگاه جنائی تنظیم گردیده است ، مورد بررسی و رسیدگی قرار دهند .»

۱- قانون دستور العمل تحقیقات جنائی مورخ ۲۹ سپتامبر تا ۲۱ اکتبر ۱۷۹۱ . از

در اساس مندرجات این مدارك و بخصوص با توجه به گواهی‌ها و مذاکرات انجام شده در حضور اعضای هیئت منصفه است که این اعضاء بایستی نظریه و اعتقاد شخصی خود را اعلام نمایند.

د قانون هیچوقت از آنان نمیخواهد که علل و موجبات و مستندات نظریه خود را توضیح دهند. قانون هیچوقت آنان را مکلف به رعایت قواعد و ضوابطی نمی‌نماید، که بر اساس آن قواعد و مقررات، دلائل اقامه شده را سنجیده و وسعت و کفایت آنها را ارزیابی نمایند. قانون فقط با آنان توصیه می‌نماید که در سکوت و صفای باطن و دور از هر گونه دغدغه خاطر و ملاحظات شخصی و خصوصی، از خود سؤال نموده و در وجدان پاک و بی آرایش خود جستجو کنند تا معلوم شود که دلائل اقامه شده علیه متهم و وسائلی را که او برای دفاع از خود بکار برده است چه تأثیری در وجدان و اعتقاد آنان داشته است. قانون هرگز به آنان نمیگوید، شما بایستی هر عملی را که بوسیله تعدادی معین از گواهان تصدیق شده باشد محقق دانسته و آنرا حمل بر صحت نمایید. قانون همچنین به آنان نمیگوید، شما هیچوقت بایستی دلیلی را که متکی به صورت مجلس مشخص، یا اسناد و مدارك معین و یا تعدادی گواه یا اماره نباشد کافی و قانع کننده ندانید. تنها سؤالی که قانون از آنان میکند اینست: آیا شخصاً اعتقاد و ایمان دارید؟

بعلاوه، توجه باین موضوع نیز حائز کمال اهمیت است، که تمام مذاکرات و مشاورات هیئت منصفه قضائیه بایستی در اطراف محتویات کیفرخواست دور بزند، و اعضای هیئت منصفه بایستی رأی خود را منحصرأ با توجه به آن صادر نمایند. زیرا، چنانچه اعضای مزبور مقررات و ضوابط قوانین جزائی را مدنظر قرارداد و با توجه به آن، عواقبی را که ممکن است رأی آنان از جهت شخص متهم ببار آورد در نظر بگیرند، مسلماً از انجام اولین و مهمترین وظایف خود باز خواهند ماند.

موضوع مأموریت و وظیفه اعضای هیئت منصفه نه تعقیب متهم است و نه مجازات جرائم، بلکه موضوع اصلی مأموریت آنان عبارت از این است که دانسته شود اولاً آیا موضوع اتهام صحیحاً واقع شده است یا نه و ثانیاً در صورت احراز این واقعه، آیا متهم کیفرخواست مرتکب واقعی آن جرم بوده است یا نه.

چند سال بعد، قانون تحقیقات جنائی مورخ ۱۷ نوامبر ۱۸۰۸، که به قانون ناپلئون معروف گردیده است، در ماده ۳۴۲ خود، همین قسمت از قانون جرائم و مجازات های سال ۱۷۹۵ را، تقریباً با همان عبارات ولی با دقت و شرح و بسط کاملتری مورد حکم قرار می‌دهد. قانون مزبور يك بار دیگر تأکید و تصریح می‌نماید، که در مسائل جنائی، اصل پذیرفته شده در دلائل، همان اصل اعتقاد و ایمان قاضی خواهد بود. بنا بر این، قانون گذار فرانسوی، جای هیچگونه شك و شبهه‌ای را در این نتیجه گیری و تصمیم نهایی باقی نگذاشته است، نتیجه‌ای که عملاً بعنوان يك تضمین عالی در قبال حقیقت و واقعه داد رسی شناخته می‌شود. اینک در پایان این فصل به نقل مقرراتی که در این باره بوسیله قانون مورخ ۱ ژوئن

۱۷۹۳ وضع گردیده است می‌پردازیم :

ماده ۸ قانون مزبور، مسائل کلی دادرسی جنائی، از قبیل دلیل، روش و هدف قضاوت و مبانی آئین دادرسی را تعریف نموده و با عباراتی کلی و عام اصول داد رسی جنائی انقلابی را مورد حکم قرار داده اعلام می‌دارد: « دلیل لازم برای محکوم کردن دشمنان ملت عبارت است از هر نوع مدرکی، خواه مادی، خواه معنوی، خواه شفاهی، خواه کتبی، که بتواند بطور طبیعی، اعتقادی خدشه و تأیید هر وجدان پاک و معقول انسانی را بوجود آورد. قاعده و قانون قضاوتها، عبارت است، از پیروی از وجدان اعضای هیئت منصفه‌ای که از عشق به مملکت آکنده و نورانی شده باشد و هدف قضاوتها نیز عبارت است، از پیروزی جمهوری و اضمحلال دشمنان آن. آئین دادرسی عبارت است از کلیه وسائل ساده‌ای که عقل سلیم و وجدان پاک برای توفیق در شناخت حقایق بر طبق موازین و تشریفات که قانون معین کرده است نشان می‌دهد ».

ماده ۱۳ قانون مزبور، در بی اعتبار نشان دادن گواهی و تعیین ارزش ناچیز آن چنین مقرر می‌دارد: « اگر غیر از گواهی، دلائل دیگری، خواه مادی و خواه معنوی وجود داشته باشند، در این صورت بهیچ وجه باستماع شهود مبادرت نخواهد گردید، مگر آنکه این گواهی‌ها بتوانند از نظر کشف شرکاء جرم مفید واقع شوند ».

با توجه باین مقررات، ملاحظه میشود که قانون ۱۱ ژوئن ۱۷۹۳ نیز اصل حکومت اعتقاد و ایمان قاضی را در دعاوی کیفری بصراحت مورد تأیید قرار داده است.

دلائل معنوی، بنحوی که این متن قانونی از آن صحبت و آنرا تعریف می‌نماید، در واقع مساوی است با فقدان هر گونه دلیلی. یک چنین دلالی، به هیئت منصفه دادگاه انقلابی اجازه می‌دهد که بدون احراز وجود هیچ دلیلی، تمام دشمنان روپسپیر را به مرگ محکوم نموده و یا بطریق اولی مجرد ورود اتهام را به عنوان دلائل کافی و قانع کننده قبول نماید.

پس از این اغراق کم و بیش غیر طبیعی و انحرافی در فلسفه قبول دلائل معنوی بجای دلائل قانونی، لازم است توضیح داده شود که اصطلاح « دلائل معنوی » که تا آن تاریخ در مقابل اصطلاح « دلائل قانونی » قرار داده میشد، دیگر مورد استعمال قرار نکرفته و بجای آن اصطلاح « دلیل بر اساس اعتقاد و ایمان قاضی » را استعمال می‌نموده‌اند.

فصل چهارم

دلایل قانونی یا معنوی در دعاوی مدنی

قوانین مورخ ۲۹-۱۶ سپتامبر ۱۷۹۱ راجع به آئین دادرسی جنائی، قانون تحقیقات جنائی مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۷۹۱، ماده ۳۷۲ مجموعه قوانین جرائم و مجازاتهای مورخ ۱۲۵ اکتبر ۱۷۹۵ و بالاخره ماده ۳۴۲ مجموعه قوانین تحقیقات جنائی مورخ ۱۸۰۸ که در فصل قبل با آنها اشاره نمودیم، دارای وسعت عملی محدود و کاملاً مشخص در مسائل جزائی بوده‌اند. خود این واقعیت، که این مقررات درج نشده است مگر در مجموعه قوانین جنائی یا مجموعه قوانین تحقیقات جنائی و آن هم فقط بمناسبت استقرار و تشکیل هیئت های منصفه، بخوبی ثابت میکند که نظر قانونگذار این بوده است که سیستم دلایل مبتنی بر اعتقاد و ایمان قاضی را فقط در مسائل جزائی جانشین سیستم دلایل قانونی بنماید.

بنا بر این، رژیم دلایل قضائی در دعاوی مدنی در دوره تحول مورد مطالعه، کماکان همان رژیم قدیم و یا بعبارت دیگر همان رژیم دلایل قانونی که بموجب فرمان ۱۶۶۷ تأسیس و پایه گذاری گردیده است باقی می ماند.

در تمام طول مدت دوره تحول، هیچ متن قانونی، این تأسیس حقوقی و این رژیم دلایل قضائی را در دعاوی مدنی، نه کلاً و نه جزاً، نسخ نکرده و یا تغییر نداده است و حتی میتوان بصراحت تأیید نمود که در تمام طول مدت قرن هیجدهم و در جریان مذاکرات و مشاجرات مجلس مؤسسان نیز، هیچ انتقاد و ایرادی علیه اجرای سیستم دلایل قانونی در مسائل و دعاوی مدنی عنوان نشده است.

وجه امتیاز و تفاوت بارز بین مسائل مدنی و جزائی، که اختلاف اجرای اصل و قاعده سیستم دلایل هم در این دو رشته از حقوق از آن ناشی میشود، این است که در موضوعات مدنی قانون گذار برای آنکه با اعمال حقوقی افراد يك قدرت و اعتبار قانونی و ثابت و مسلم

داده باشد و نیز^۱ بمنظور تأمین ثبات نظم اجتماعی و حقوق فردی ، قبلاً يك سلسله تشریفات معین و مشخص و غیر قابل احتراز را تقریباً برای کلیه اعمال حقوقی تدوین و رعایت و اجرای آن را بتمام افراد تحمیل می نماید ، مثلاً اینکه ، کلیه قرار دادها بایستی از طریق تنظیم اسناد رسمی یا اسناد عادی ایجاد و منعقد گردند و همین اسناد هستند که در مقام رسیدگی و حل و فصل تراقات مربوط بآن ، بعنوان دلیل مورد استناد قرار می گیرند .

بنا بر این ، قانونگذار ، بمحض آنکه چنین مقرراتی را وضع نموده و افراد را بر رعایت آن موظف و مکلف گردانید ، دیگر نمیتواند خود را از آثار و نتایج آن کنار نگه داشته و مقررات و ضوابطی را که خود حکم بر رعایت آن داده است مرعی نداشته و طرفین ذینفع این قرار دادها را از حقوق و مزایائی که خود برای آنها ایجاد نموده است محروم دارد .

بدین دلیل است که قانونگذار ترجیح داده است که در مورد اعمال حقوقی و حل و فصل دعاوی مدنی به تئوری دلائل از پیش ساخته شده که بدون تردید همان دلائل قانونی هستند متوسل گردیده و اصالت این دلائل را تضمین نموده و به آن احترام بگذارد .

يك چنین برداشتی و يك چنین طرز تفکری کاملاً منطقی بنظر میرسد ، چه قاضی ، در انعقاد چنین قرار دادهائی و در استقرار چنین حقوقی ، که کاملاً جنبه شخصی و خصوصی دارند و بهیچ کس جز طرفین ذینفع تعلق نداشته و هیچ کس هم بخوبی و سهولت خود آنها قادر به اثبات آنها و دفاع از آنها نیست ، کمترین منفعتی را ندارد . بعلاوه قاضی مدنی که به حل و فصل دعاوی و تراقات کاملاً خصوصی می پردازد ، هیچ نقشی را جز نقش يك حکم بازی نمیکند و از این جاست که اصل بسیار مهم بی طرفی قاضی در مسائل مدنی ناشی میشود . بر اساس این اصل ، دادگاه مدنی نمیتواند تصمیمی اتخاذ نماید مگر بر اساس و موافق دلائلی که طرفین ذینفع يك دعوا برای او جمع آوری و ارائه مینمایند . دادگاه مدنی موظف و مکلف نیست که شخصاً و رأساً در مقام تحقیق برآمده و برای احراز طرفین دلائلی جمع آوری و تدارک نماید ، همچنین دادگاه مدنی موظف نیست که وجود واقعی حقوقی را که در محضراو مورد تعارض و رسیدگی قرار گرفته است ثابت نماید ، و این فقط بعهد طرفین متداعیین است که در مقام تهیه و ارائه دلائلی برای اثبات آنچه که مورد ادعایشان است برآیند . قاضی مدنی فقط يك حکم ساده است . او بهیچوجه در این مقام نیست که وجود یا عدم حقی را برای احراز طرفین دعوا تأیید و ثابت کند ، بلکه آنچه که مورد تأیید قاضی مدنی قرار میگیرد این است که بر اساس دلائلی که بوسیله این یا آن طرف دعوا باو ارائه و اقامه گردیده است فلان حق وجود دارد یا نه .

يك قانون مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ نیز موضوع اجرای سیستم دلائل قانونی را در دعاوی مدنی بخوبی تأیید و تضمین مینماید ، قانون مزبور چنین مقرر میدارد : « اسناد رسمی مندرج در دفاتر رسمی و خلاصه سند یا رونوشتی که از آن اسناد در موارد تولد ، ازدواج و یا مرگ صادر میشوند ، در مراجع رسیدگی و محاکم دادگستری نافذ و معتبر بوده و بعنوان دلیل پذیرفته میشوند .

فصل پنجم

اعمال دلیل اعتقاد و ایمان قاضی در دعاوی

جزائی از درجه جنحه و خلاف

گر چه سیستم دلیل بر مبنای اعتقاد و ایمان قاضی بطور صریح و قاطع پذیرفته نشده است مگر بمناسبت استقرار و تشکیل هیئت منصفه و درارتباط با طبیعت و نحوه دادرسی این مرجع جدید قضائی ، ولی از طرف دیگر نمیتوان انکار نمود که مجلس مؤسسان فرانسه با تصویب و وضع مقررات قانون مورخ ۲۹-۱۶ سپتامبر ۱۹۷۱ نظرش این بوده است، که در مسائل جزائی بطور کلی روش جدیدی را که همان سیستم دلیل بر مبنای اعتقاد و ایمان قاضی باشد جایگزین روش سابق نموده و در این قبیل مسائل بطور کلی يك سیستم تازه‌ای را در حقوق مدون فرانسه وارد نماید .

ما در فصول گذشته باندازه کافی توضیح دادیم که قانونگذار انقلابی فرانسه با در نظر گرفتن تمام انتقادات و حملاتی که علیه رژیم قدیمی دلائل قانونی شده بود ، و بمنظور احتراز از تکرار همه اشتباهاتی که ممکن بود از اجرای این رژیم دلائل واقع شود ، رژیم قدیمی دلائل قضائی را در دعاوی جزائی حذف و رژیم تازه دلیل اعتقاد و ایمانی قاضی را جانشین آن نموده است . بنابراین، هیچ دلیلی وجود ندارد که پس از تحقق این تحول عمیق و همه جانبه در سیستم آئین دادرسی کیفری ، باز هم قضات يك طبقه از دادگاه

های جزائی را مکلف برعایت و تابعیت از رژیمی از دلائل نمود که برای قضات سایر دادگاههای جزائی مطرود و متروک شناخته شده و بصراحت منع گردیده است .

بنابراین بایستی قبول نمود که از نظر قانونگذار فرانسه ، اصلی که بر اساس ماده ۳۴۲ قدیم مجموعه قوانین تحقیقات جنائی وضع و پایه گذاری شده است، بمنظور راهنمایی و تعلیم قضات دادگاههای جزائی بطور کلی اعم از دادگاه های جنائی یا جنحه ای و یا خلافی بوده است .

بعلاوه آنطور که در بادی امر تصور میرود، مسئله، مبهم و لاینحل نمانده است، چه عامیت این تحول قانونی، بوسیله آراء مستدل و متقن دیوان کشور فرانسه نیز در دفعات مکرر و بمناسبتهای مختلف و با عباراتی که جای هیچ گونه بحث و تردیدی را باقی نگذاشته تأیید و تصریح شده است . بنحوی، که مدت کمی پس از انتشار مجموعه قوانین تحقیقات جنائی مورد بحث، یک رأی دیوان کشور فرانسه بشرح زیر صادر گردیده است :

و با توجه باینکه ، در غیر از مواردیکه قوانین خاصی، صورت مجلس های تنظیم شده در امور خلافی را تا زمانیکه ادغای جعلیت نسبت بآنها نشده است معتبر و نافذ دانسته اند ، دادگاهها مکلفند، احکام و آراء خود را بر اساس احساس باطنی و اعتقاد شخصی که در نتیجه تحقیقات برای آنان حاصل شده است صادر نمایند ،^۱

این تفسیر، مجدداً با بیانی خیلی صریح تر و قاطع تر، در یک رأی دیگر دیوان کشور فرانسه بشرح زیر پذیرفته شده است :

« از نقطه نظر رعایت موازین حقوقی، وقتی قضات دادگاههای بخش و محاکم ابتدائی احراز نمایند که عناصر و اعمال تشکیل دهنده جرائم از درجه خلاف و جنحه ای که مأمور رسیدگی به آن هستند، بر صورت مجلس های صحیح و معتبر و قابل استناد منکی نبوده و قانوناً محقق و مسلم نیستند، در این صورت ، قضات مذکور در ارزیابی و تشخیص تحقق یا عدم تحقق این جرائم و احراز واقعبیت آنها، از کلیه اختیارات و امتیازات اعضای هیئت منصفه برخوردار بوده و بنابراین بایستی مانند این اعضا در حل و فصل دعاوی اقدام و آراء خود را بر اساس تعلیمات و مقررات پیش بینی شده در ماده ۳۴۲ مجموعه قوانین تحقیقات جنائی صادر نمایند »^۲

۱ - دیوان کشور فرانسه ، رأی مورخ ۴ سپتامبر ۱۸۱۳ ، مجموعه Sirey صفحه ۲۳۸ -

۲ - دیوان کشور فرانسه ، رأی مورخ ۱۳ نوامبر ۱۸۳۴ ، مجموعه Sirey قسمت اول ، صفحه ۱۹۱ -

بدین ترتیب ملاحظه میشود که آراء مذکور به نحو قاطع و غیر قابل تردیدی اجرای کلی قاعده مندرج در ماده قدیمی ۳۴۲ مجموعه قوانین تحقیقات جنائی را برای کلیه دادگاه های جزائی لازم دانسته و مقرر میدارد که قضات حرفه ای دادگاه های خلافی و دادگاههای جنحه ای و دادگاههای جنائی ، نیز بهمان نحو که درباره اعضای هیئت منصفه مقرر گردیده است، موظف بر رعایت اصل جدید دلائل بر اساس اعتقاد و ایمان قاضی یا سیستم دلائل معنوی می باشند .

در مورد دوره قبل از وضع مجموعه قوانین ۱۸۰۸ ، به نقل یکی دیگر از آراء شبهه جنائی دیوان کشور فرانسه مورخ ۸ اکتبر ۱۸۰۲ در همین زمینه می بردانیم .
دیوان کشور فرانسه اعلام میدارد که مقررات قوانینی که استناد بدلیل مبتنی بر گواهی را، در صورتی که مخالف و مغایر محتویات و مندرجات اسناد رسمی باشند، منع نموده است، در مورد دعوی جزائی از درجه جنحه و جنایت قابل اجرا نیستند . متن رأی دیوان کشور از این قرار است :

« دیوان کشور معتقد است که ماده ۵۴ فرمان مولن^۱ مورخ فوریه ۱۵۶۶ ، و ماده ۲ از قسمت بیستم فرمان مورخ ۱۶۶۷ ، بدعاوی جزائی از درجه جنحه و جنایت ارتباطی ندارند ، وهم چنین معتقد است که مقررات قانون مورخ اول سپتامبر ۱۷۹۴ منحصرأ راجع است به دعاوی مدنی درباره موجبات فسخ يك قرارداد بعلت زبان بیش از نصف مبلغ قرارداد ، و با توجه باینکه موضوع دعاوی مطروحه بهیچوجه مربوط بمسائلی از این قبیل نبوده در نتیجه معتقد است که خواهان های پرونده بمنظور تصاحب يك قسمت از دارائی آقای کاستلانسی^۲ مرتکب دروغگوئی ، اعمال فریبنده و اسباب چینی ها و زمینه سازیهای متقلبانه گردیده اند . و این همان کیفیات و شرایطی است که جرم کلاهبرداری را تشکیل میدهد بنا بر این رأی را می شکند . . . الخ » .

يك رأی دیگر دیوان کشور فرانسه، استناد بدلیل گواهی را در دعاوی جنحه، در مواردی که پایه جرم بر يك قرار دادی ، که ثبوت آن از طریق ئوسل به گواهی منع گردیده ، مستقر باشد ، رد کرده و استناد بدلیل اعتقاد و ایمان قاضی را در دعاوی مطروحه توصیه و تأکید می نماید . متن رأی از این قرار است :

« با توجه باینکه هیچیک از مقررات قانونی ، اقامه دعاوی و تحصیل دلائل را در مسائل جنائی نه محدود کرده است و نه مقید ، بنا بر این، وقتی که اعمال انتسابی خصوصیات يك جرم را دارا باشند و در حقیقت وقتی که پایه يك جرم بر يك قرارداد قبلی، که قانون اثبات صحت آن را بكمك گواهی ممنوع اعلام کرده است، مستقر باشد ، در اینصورت سعی در اثبات جرم با استناد

1- Moulins.

2- Castellance.

کواهی ، تا وقتی که خود قرارداد مورد بحث یکی دیگر از طرق قانونی اثبات دعوا ثابت نگردیده است ، بی فایده و غیر قانونی خواهد بود ، چه از فقدان دلیل قانونی لازم برای اثبات قرارداد این نتیجه حاصل خواهد شد ، که جرم مورد بحث نیز واقع نشده است . ولی از این نظریه این نتیجه حاصل نمیشود که اصولاً اعلام شکایت و انجام اقدامات و تشریفات اولیه رسیدگی جنائی ، برای تعقیب يك چنین جرمی بیهوده و باطل محسوب گردد . بلکه تنها نتیجه‌ای که بر این نظریه مترتب است این است ، که چنانچه متهم در اولین بازجویی خود وجود قرارداد مفروض را ، که جرم اتسای بر اساس آن اسناد گردیده است ، انکار نماید و در صورتیکه يك چنین قراردادی باستناد اسناد و مدارک کتبی اثبات نگردد و یا لااقل دلائل قابل قبولی که مقدمه اثبات آن باشد ارائه نگردد ، تعقیب جنائی بایستی تا زمانی که قضات مدنی رأی خود را درباره وجود و اعتبار قرارداد مفروض صادر نکرده اند معلق گردد » .